

نشریه ادب و زبان
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان
سال ۱۹، شماره ۴۰، پاییز و زمستان ۱۳۹۵

نقد پسااستعماری رمان «روزگار تفنگ» از حبیب خدادادزاده
(علمی - پژوهشی) *

دکتر عبدالله آلبوغیش^۱، زهرا رضایی^۲

چکیده

نقد پسااستعماری در مقام یکی از رویکردهای ادبیات تطبیقی و مطالعات فرهنگی، بازخوردهای استعمار را در متون ادبی تحلیل می‌کند. در این نوع نقد فرهنگی، پژوهشگر در اندیشه بازخوانی و اسازی گفتمان استعمار است و به همین جهت با دو مقوله استعمارگر و استعمارزده پیوند می‌خورد. بی‌تردید، نقد پسااستعماری از آن رو که به دوگانه‌هایی نظیر «من» و «دیگری» یا استعمارگر و استعمارزده می‌پردازد، یکی از قلمروهای مطالعاتی ادبیات تطبیقی تلقی می‌شود. از نگاه این نوع نقد، نویسندگان متناسب با رویکردها و جهت‌گیری موافق یا مخالف استعمار، برخی از ابعاد آن را در متن ادبی به تصویر می‌کشند. پژوهش حاضر با تکیه بر نظریات پسااستعماری، رمان «روزگار تفنگ» از حبیب خدادادزاده را نقد کرده است. پژوهش حاضر نشان می‌دهد که نویسندگان استعمارزده اغلب پادگفتمان‌ها و مکانیزم‌هایی نظیر بومی‌گرایی، برجسته‌سازی مقاومت استعمارزده یا «من» در برابر گفتمان استعمارگر یا «دیگری»، تأکید بر برتری نظام اخلاقی استعمارزده، از آن خود کردن دارایی استعمارگر و وارونه‌سازی معادله مالک و تملک شده، ابژه‌سازی و شیء‌واره کردن «دیگری»، و نیز اعمال نفوذهای فرهنگی شرقی در غربی را ارائه داده، به ساخت‌شکنی گفتمان غرب درباره شرق، بازتعریف تاریخ استعمارزده از چشم‌انداز خود، و در نهایت به بازیابی هویت خود می‌پردازند. همچنین بنا به این پژوهش، نویسندگان می‌توانند با

تاریخ ارسال مقاله: ۱۳۹۵/۰۲/۲۱

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۵/۰۴/۱۹

E-mail: ghobeishi@atu.ac.ir

۱-استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی (نویسنده مسئول)
۲-دانشجوی کارشناسی ارشد ادبیات تطبیقی دانشگاه علامه طباطبائی

روی آوری به چنین متونی، برخی از پیامدها یا بازخوردهای منفی استعمار را زدوده، در حیات بخشیدن به سنت‌های فرهنگی و ملی یا تقویت آنها به ایفای نقش پردازند.

واژه‌های کلیدی: ادبیات تطبیقی، مطالعات فرهنگی، نقد پسااستعماری، گفتمان مسلط غربی، یادگفتمان واساز شرقی، روزگار تفنگ

۱- مقدمه

امروزه در گستره مطالعات علوم انسانی، متون ادبی به مثابه ساحتی برای بازتاب یافتن اندیشه‌های بشری و تعاملات فرهنگی اجتماعی، بررسی و تحلیل می‌شوند. این امر بستری را برای ظهور و شکل‌گیری دانش‌هایی جدید تحت عنوان دانش‌های میان‌رشته‌ای فراهم آورده است. ادبیات تطبیقی یکی از پویاترین دانش‌هایی است که در دهه‌های گذشته با بسیاری از دانش‌ها و هنرها و به‌ویژه علوم انسانی وارد گفت‌وگو شده، مرزبندی‌های سنتی در حوزه تقسیم‌بندی دانش‌ها را از میان برداشته است. نقد پسااستعماری به عنوان بخشی از قلمرو پژوهشی ادبیات تطبیقی، مصداقی از این ماهیت بینارشته‌ای دانش‌های جدید است که حوزه‌های معرفتی ادبیات، فرهنگ و سیاست را به هم پیوند می‌زند. اصولاً دانش ادبیات تطبیقی پس از تحولات و دگرگونی‌های حاصل شده در آن، شاهد تحولات جدیدی بوده است. این دانش ضمن گذار از مکتب نقد بنیاد آمریکایی و مکتب دریافت آلمانی، به سوی مطالعات فرهنگی (Cultural Studies) حرکت کرده، در سال‌های اخیر موضوع محوری و بنیادین آن نقد فرهنگی، مطالعات فرهنگی و مطالعات چندفرهنگی شده است. به تعبیری دیگر، ادبیات تطبیقی دیگر صرفاً مقایسه دو متن ناهم‌زمان نیست، بلکه حوزه گسترده‌تری را دربرمی‌گیرد. مقایسه کنشگری‌های استعمارگر و استعمار شده و کیفیت انعکاس آن در متون ادبی (نقد پسااستعماری)، مقایسه کیفیت شعرسرایی و نویسندگی زنان و مردان (مسئله جنسیت و نقد فمینیستی)، اقلیت‌ها و اکثریت‌های قومی، سیاه‌پوستان و سفیدپوستان، مقایسه فرهنگ والا و فرهنگ توده، همگی مقولاتی است که در سال‌های اخیر وارد قلمرو پژوهشگری ادبیات تطبیقی شده‌اند و از همین رو، اغلب دانشگاه‌ها و

مراکز آکادمیک دنیا، دانشکده‌های خود را تحت عنوان «ادبیات تطبیقی و مطالعات فرهنگی» نامگذاری کرده‌اند. دانشگاه آلبرتای کانادا چنین عنوانی را برای این دانشکده تعریف کرده است. دانشگاه سانفرانسیسکو هم، این دانشکده را ادبیات تطبیقی و فرهنگ نامیده است. پژوهشگرانی نظیر ادوارد سعید، هومی بابا، گایاتری چاکراورتی اسپیواک و اعجاز احمد جزو پیشروان ادبیات تطبیقی در شاخه نقد پسااستعماری آن هستند. این پژوهشگران نوع و ماهیت تعامل غرب با شرق را در آیین ادبیات و متون ادبی کاویده‌اند. پژوهش حاضر در این سیاق حرکت کرده، می‌کوشد تقابل‌های استعمارگر با استعمارشده را در آیین متن ادبی واکاوی نماید. اما، این نکته را نباید از نظر دور داشت که رویکرد نقد پسااستعماری، به علت ماهیت ایدئولوژیک خود، چندان به وجوه زیبایی‌شناسانه متن اهتمام نمی‌ورزد. با وجود این، در متن حاضر کوشش شده است تا به این بُعد از متن نیز توجه گردد.

۱-۱- بیان مسئله

نقد پسااستعماری در مقام یکی از رویکردهای مطالعات فرهنگی، با نظریه‌پردازی‌های شخصیت‌هایی نظیر ادوارد سعید در دهه هفتاد قرن گذشته میلادی شکل گرفت. در این رویکرد، ناقد به واکاوی و تحلیل تقابل‌ها و رویارویی‌ها میان دو فرهنگ، دو ملت یا دو تمدن در بازنمودهای مختلف آنها نظیر نژاد، پوست، طبقه، جنسیت و ملیت می‌پردازد و طبیعی است که این تقابل‌های دوگانه بینافرهنگی یا بیناتمدنی، بخشی از قلمرو پژوهشی دانش ادبیات تطبیقی است. هدف از این نوع نقد، - که در مقاله حاضر نیز دنبال می‌شود - واکاوی کیفیت انعکاس نگاه و نگرش‌های استعماری یا استعمارزدا در متون به مثابه ساحتی برای بازتاب یافتن رویارویی فرهنگی تمدنی است. تبیین ضرورت پرداختن به آثار داستانی فارسی از دریچه نقد پسااستعماری در دوران معاصر، هدف دیگر این پژوهش است. نقد حاضر از این پرسش آغاز می‌کند که چه مؤلفه‌هایی باعث شکل‌دادن به شاکله پسااستعماری متن «روزگار تفنگ» شده‌اند؟ در این رمان، مصادیق تقابل‌های بینافرهنگی و

بینامدنی به عنوان بخشی از قلمرو مطالعات فرهنگی و ادبیات تطبیقی، چه مواردی هستند؟
گفتمان مسلط غربی و پادگفتمان شرقی چگونه با هم وارد نزاع می‌شوند و چه عرصه‌هایی
میدان این نزاع می‌شوند؟ آیا در چنین متونی اصولاً باید این نزاع گفتمانی متوقف شود یا
اینکه تا بی‌نهایت ادامه می‌یابد؟ گفتمان و پادگفتمان برای باززایی و بازسازی خود چه
شگردهایی را به کار می‌گیرند؟

۱-۲- پیشینه تحقیق

در قلمرو مطالعات نظری نقد پسااستعماری، کتاب‌ها و مقالات متعددی نگاشته شده که
آبشخور اغلب آنها نظریات اندیشه‌ورانی نظیر ادوارد سعید، هومی بابا و گایاتری اسپیواک
بوده است. در حوزه عملی نیز مقالاتی تألیف شده که در آنها به استخراج مصادیق استعمار
در متون ادبی، پرداخته شده است. «مقایسه و تحلیل جلوه‌های پسااستعماری در رمان‌های
«موسم هجرت به شمال» طیب صالح و «سووشون» سیمین دانشور» یکی دیگر از
پژوهش‌های انجام گرفته در باب نقد پسااستعماری است. نویسندگان این مقاله کوشیده‌اند با
روشی مقایسه‌ای، به یافتن بازنمودهای استعمارگر و استعمارشده پردازند. (ناظریان و
شکوهِ‌نیا، ۱۳۹۲: ۱-۳۲). سیدعلی قاسم‌زاده هم در «نقد پسااستعماری داستان بلند
سرگذشت کندوها نوشته‌ی جلال آل‌احمد» به تحلیل این اثر ادبی از منظر نقد
پسااستعماری پرداخته است (قاسم‌زاده، ۱۳۹۲: ۴۵-۷۳). «کارکرد اسطوره در گفتمان
پسااستعماری رمان فارسی» هم عنوان مقاله دیگری است که کیفیت بهره‌گیری از اسطوره
در خلق متون پسااستعماری سووشون، رازهای سرزمین من و اهل غرق، واکاوی و تحلیل
شده است (مرادی و حسینی، ۱۳۹۴: ۸۹-۱۱۶). همچنین پژوهشی تحت عنوان «واکاوی
جلوه‌های فرودست پسااستعماری در رمان جای خالی سلوچ» انجام گرفته که در آن
مصادیق «فرودست» براساس تعریف گایاتری اسپیواک، در متن ادبی یاد شده استخراج
شده است (حاجتی و رضی، ۱۳۹۴: ۱۴۱-۱۶۶). نقد پسااستعماری رمان «روزگار تفنگ» نیز

می‌کوشد با تحلیل گفتمان مسلط غربی و پادگفتمان واساز شرقی در این متن، خوانشی نو درباره آن ارائه نماید.

۱-۳- ضرورت و اهمیت تحقیق

امروزه مطالعات پسااستعماری در مقام بخشی از قلمرو مطالعات فرهنگی در میان اندیشه‌وران پسامدرن، اهمیت ویژه‌ای یافته است. در این مطالعات، پژوهشگران به مسائل و مفاهیمی همچون فرهنگ والا و فرهنگ عامه، نژاد، ملیت، جنسیت، هویت، دوگانه‌های شرقی و غربی، سیاه پوست و سفید پوست، مرکز و حاشیه و استعمارگر و استعمارزده توجه ویژه نشان می‌دهند و تنوع‌ها و تضادهای فرهنگی و مقولات میان‌فرهنگی را تجزیه و تحلیل می‌کنند. از این منظر، مطالعات یاد شده در حوزه فرهنگی فارسی، نوین و جدید تلقی می‌شوند. اهمیت این مسئله زمانی دوچندان می‌شود که بدانیم بخشی از قلمرو تاریخی ایران در تعامل با استعمارگر شکل گرفته و میراث اقتصادی و اجتماعی آن، در جامعه بازتاب یافته است. از سوی دیگر، گرایش فزاینده دانشگاه‌ها و پژوهشگران به مطالعات فرهنگی و تطبیقی و میان‌رشته‌ای در سال‌های اخیر و نگاه به چنین مطالعاتی به منزله پروژه‌هایی آکادمیک، عامل دیگری است که باعث می‌شود این قبیل پژوهش‌ها در اولویت قرار گیرند تا زمینه برای گسترش و تقویت مطالعات فرهنگی و میان‌رشته‌ای در کشورمان فراهم گردد.

۲- بحث

۲-۱- نظریه پسااستعماری

پیش از ورود به مبحث استعمار و مقوله پسااستعمار، باید به معانی این مفاهیم پرداخت. استعمار به معنی عام کلمه زمانی رخ می‌دهد که کشوری با اهداف اقتصادی، نظامی، سیاسی و حتی فرهنگی وارد کشوری دیگر شده، آن را تحت نفوذ و سلطه خود می‌گیرد. استعمار به این معنا، به پیش از سده هفدهم میلادی بازمی‌گردد؛ زمانی که اروپاییان در سودای کشف و سیطره بر سرزمین‌های دیگر، کشتی‌های خود را روانه قاره‌های آسیا و

آفریقا کردند و کشورهای موجود در این قاره‌ها را که اغلب در عقب‌ماندگی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی گرفتار بودند، تحت تسلط خود گرفتند و به تعبیری آنها را استعمار کردند. (ن.ک: توکلی، ۱۳۸۵: ۲۶) از آن روزگار تاکنون، واژه استعمار با مفاهیم سیاسی و نظامی پیوندی ناگسستنی یافته است: «مفهوم استعمار، امروزه با مفهوم امپریالیسم پیوستگی کامل یافته و استعمار، اساساً عمل قدرت امپریالیستی شناخته می‌شود، یعنی قدرتی که می‌خواهد از مرزهای ملی و قومی خود تجاوز کند» (آشوری، ۱۳۹۴: ۲۷)؛ برای تحقق این تجاوز از مرزهای ملی و قومی یا گذر به مرزهای دیگری، استعمارگران از شیوه‌ها و ترفندهای متنوعی بهره گرفته‌اند. در مقابل، استعمارشدگان با درک شرایط جدید که در اغلب موارد با آسیب دیدن زیرساخت‌ها و لایه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نیز فرهنگی همراه است، می‌کوشند تا ضمن ساخت‌شکنی از گفتمان‌های استعماری، به بازیابی هویت فردی و ملی و به حاشیه راندن جلوه‌های استعمار و استعمارگر پردازند.

اما هرچند تأمل درباب میراث هویتی و فرهنگی استعمارگر در سرزمین‌های استعمارشده به نیمه نخست قرن گذشته بازمی‌گردد، با این حال، می‌توان نیمه دوم قرن یاد شده را دوره تعامل علمی با پدیده استعمار و پیامدهای آن تلقی کرد. در این دوره، نظریه پردازان و چهره‌هایی علمی ظهور کردند که بر مطالعات فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، و نیز ادبی تأثیری ژرف و بنیادین گذاشتند؛ ژان ژاک دریدا با نگاه واسازانه، میشل فوکو با نظریات پساساختارگرایانه و نظریه پردازان درباره گفتمان، ژولیا کریستوا با ارائه خوانشی جدید از پلی فونی یا چندصدایی میخائیل باختین و نیز گرامشی با عرضه اندیشه‌های خود درباب هژمونی و فرودست، بستری را برای واسازی گفتمان‌های قدرت فراهم آوردند. ادوارد سعید، نظریه پرداز فلسطینی با تکیه بر همین اندیشه‌ها در اواخر قرن گذشته میلادی به تجزیه و تحلیل دوگانه استعمارگر و استعمارزده پرداخت.

درباب ماهیت نظریه پساستعماری و مؤلفه‌های شکل‌دهنده به سازگان آن، نظریات گوناگونی ارائه شده است. اشکرافت در کتابی که به همکاری دو تن دیگر به گونه‌ای فرهنگ‌واره نگاشته و در آن اصطلاحات کلیدی پژوهش‌های پساستعماری را عرضه

می‌کند، درباره اصطلاح «نظریه پسااستعمار» می‌گوید: «مفهوم «پسااستعماری» به پیامدهای استعمار بر فرهنگ‌ها و جوامع می‌پردازد» (اشکروفت، ۲۰۱۰: ۲۸۲). او سپس می‌افزاید: «اصطلاح «پسااستعمار» در حد ذات خود در آغاز برای اشاره به گونه‌های تعامل فرهنگی در درون جوامع استعمارزده در عرصه‌های ادبی به کار گرفته شد» [...]. پس از آن، این اصطلاح در گستره‌ای وسیع برای دلالت بر تجربه سیاسی، زبانی و فرهنگی جوامعی که پیش از این مستعمره اروپا بودند استفاده شد (همان: ۲۸۳).

تعریف اشکرافت و همکارانش از مفهوم پسااستعمار، با تکیه بر اندیشه‌های نظریه‌پردازان این حوزه معرفتی، بر مقوله برخورد سیاسی و پیامدهای این برخورد تأکید می‌ورزد. خصوصیتی که مکاریک نیز در تعریف خود از این اصطلاح بر آن انگشت می‌گذارد: «نظریه پسااستعماری (Post-colonial theory) مجموعه‌ای از شیوه‌های انتقادی و نظری را دربرمی‌گیرد که در بررسی فرهنگ مستعمره‌های پیشین امپراتوری‌های اروپایی به کار گرفته شده‌اند. نظریه پسااستعماری در عین این که به روش یا مکتب خاصی منحصر نمی‌شود اما بر فرضیات خاصی تکیه می‌زند. این نظریه‌ها سودمندی حضور امپراتوری را در مستعمره‌ها زیر سؤال می‌برند و موضوعاتی همچون نژادپرستی و بهره‌کشی را مطرح می‌کنند» (مکاریک، ۱۳۹۳: ۳۳۵).

این تأکید بر ابعاد فرهنگی و سیاسی امری قابل درک است، چه، نظریه یاد شده ماهیتا فرهنگی سیاسی است و از این دو حوزه به عرصه نقد ادبی و واکاوی متون نقل مکان کرده‌است. با این حال، در مراحل آتی نظریه‌پردازانی نظیر اسپیواک و هومی‌بابا مفاهیمی روان‌شناختی و فمینیستی را نیز به این اصطلاح افزودند. در این میان، اهدافی برای نظریه پسااستعماری تعریف شده است:

«بنیادی‌ترین آنها بازخوانی تاریخ استعماری از چشم‌انداز استعمارشده؛ تعیین تأثیر اقتصادی، سیاسی و فرهنگی استعمارگری هم بر مردمان استعمارزده و هم بر قدرت‌های استعماری؛ تحلیل فرایند استعمارزدایی و فراتر از تمام اینها، سهم شدن در آرمان‌های

آزادی سیاسی، که دسترسی یکسان به منابع مادی، اعتراض به شکل‌های سلطه و ابراز هویت‌های سیاسی و فرهنگی را دربرمی‌گیرد» (حبیب، ۲۰۰۸: ۱۶۱).

هومی‌بابا مسئولیت دیگری را نیز به این اهداف افزوده است: «دخالت در گفتمان‌های غربی مدرنیته و از هم گسستن آن‌ها» (بابا، ۱۹۹۴، به نقل از پری، ۱۳۹۰: ۱۷۷). طبیعتاً این کارکرد در متون ادبی به صورت ظهور پادگفتمان‌های ناقض گفتمان استعماری و واسازی آن در جریان نگارش و خوانش متن محقق می‌شود.

نکته دیگری که نباید از نظر دور داشت آن است که متون پسااستعماری صرفاً در حوزه استعمارگری به معنای سیاسی و نظامی آن انعکاس نمی‌یابند، بلکه مفهوم پسااستعمار به مقوله چندپارگی هویت استعمارشده در مادرشهرها یا متروپولیتن‌ها هم می‌پردازد و از این منظر با مطالعات فرهنگی پیوند محکم‌تری می‌یابد؛ اساساً جهت‌گیری این رویکرد از مطالعات فرهنگی بدین سوست که «از فرهنگ‌های مادرشهری، سفید و اروپایی «مرکززدایی» کند تا بدین وسیله به حاشیه در مقابل مادرشهر و به پیرامون در مقابل مرکز ارزش بدهد» (میلنر و براویت، ۱۳۹۴: ۳۳۱).

۲-۲- ادوارد سعید و واسازی گفتمان شرق‌شناسی

ادوارد سعید نظریه‌پرداز فلسطینی پس از تحلیل ساختار گفتمانی رمان کوتاه «دل تاریکی» از جوزف کنراد و واکاوی نوع نگاه شخصیت غربی به آفریقایی‌های استعمارشده، در مرحله بعد، به تحلیل نگره‌های دانش شبکه‌وار شرق‌شناسی غرب پرداخت. او دانش شرق‌شناسی را همچون شبکه‌ای می‌داند که بر تمام تصورات، نگره‌ها و انگاره‌های غرب در باب شرق سایه افکننده است. آنچه برای سعید در این کتاب اولویت داشت، «گفتمان» بود که برگرفته از اندیشه‌های میشل فوکو بود. از نگاه سعید، «شرق‌شناسی دو «وجود تئوریک و پراگماتیک» دارد. و در واقع تنها یک بافت معرفتی نیست، بلکه گونه‌ای دخالت و بازتوزیع و ایجاد مرزبندی‌های جدید است [...] و در مرحله

بعد، شرق‌شناسی یک «روش» برای سیطره و ساخت مجدد است.» (سعید، ۲۰۰۶: ۶۳) برای نمونه، می‌توان به دیدگاه ارنست رنان، شرق‌شناس فرانسوی دربارهٔ سعدی اشاره کرد: «سعدی، واقعاً از نویسندگان ماست. ذوق سلیم و تزلزل‌ناپذیر او، لطف و جذبه‌ای که به روایاتش روح و جان می‌بخشد، لحن سخریه‌آمیز و پرعطوفتی که با آن معایب و مفساد بشریت را ریشخند و طعن می‌کند. این همه اوصاف که در نویسندگان شرقی بندرت جمع می‌آید، او را در نظر ما عزیز می‌دارد. وقتی آثار سعدی را می‌خوانیم، گویی با یک نویسنده اخلاقی و حکمت‌آمیز رومی یا یک منتقد بذله‌گو و شوخ طبع قرن شانزدهم سروکار داریم» (ستاری، ۱۳۴۸: ۶۶).

این طرز نگاه به طور وسوسه‌آمیزی خوانندهٔ ایرانی را به مباهات وامی‌دارد، اما اگر از دریچهٔ گفتمان ساخت‌شکن فوکو به آن بنگریم، نشانگر دیدگاهی همسوی با گفتمان استعماری اروپامحور است. رنان سعدی را متعلق به غرب می‌داند؛ در لایه‌های پنهان چنین سخنی، این گفتمان نهفته است که شرق قادر به آفریدن چنین شاعر عظیمی نیست؛ به تعبیری دیگر، او شرق را عقیم و غرب را زایا می‌داند و باز با تکیه بر همین گفتمان والانگارانه است که ظهور چنین اوصافی در میان نویسندگان شرقی را امری نادر تلقی می‌کند. بهره‌گیری رنان از واژه «شرق» در همین سیاق قرار می‌گیرد؛ او با به‌کارگیری این واژه، به‌گونه‌ای نامحسوس، جهان را به دوگانه‌ای شرقی و غربی تقسیم می‌کند؛ غرب پیشرفته و زایا که شاعرانی چیره‌دست می‌آفریند و شرق عقب‌مانده و عقیم که ظهور چنین پدیده‌هایی در آن امری نادر است و به اعتبار همین گفتمان است که در این تقسیم‌بندی، سعدی را در سویهٔ پیشرفته و غربی دوگانه شرق و غرب قرار می‌دهد. مصداق دیگر این امر، کاربرد واژه «ما» است که عملاً دوگانه‌ای دیگر تحت عنوان «ما در برابر آنها» می‌آفریند. این واژه همچنین برآیند باور رنان به هژمونی غرب و فرودستی شرق است؛ از این رهگذر سعدی تبدیل به یک «ابژه» می‌شود که در نظر «ما» عزیز دانسته می‌شود و در مرحله بعد به‌واسطه همین «ابژه‌شدگی» سعدی، رنان به راحتی او را از یک مکان/ شرق به مکانی دیگر/ غرب منتقل می‌سازد. این موضوع به طرز وسوسه‌انگیزی، مخاطب را به سوی

این نکته سوق می‌دهد که «ما» نقشی تصمیم‌گیر و صاحب‌نظرانه دارد و از این جایگاه است که دربارهٔ سعدی نظر می‌دهد؛ این همان گفتمان اروپا محور غربی است که اروپا را مرکز و معیار و شرق را حاشیه و معیارپذیر تلقی می‌کند. ارنست رنان با این انگاره‌ها، به تعبیر سعید، دست به ایجاد مرزبندی‌های جدید می‌زند و شرق را از نو «می‌سازد».

در هر حال، آبخور فکری سعید صرفاً به فوکو و گرامشی منحصر نمی‌شود. او از مدل چندصدایی و کونترپوان باختینی نیز در تحلیل این گفتمان و روش خوانش متن بهره گرفت. در چندصدایی باختینی، هر صدا و گفتمانی، هم‌تراز با صداها و گفتمان‌های دیگر شنیده می‌شود و هیچ گفتمانی فراتر و برتر از گفتمان‌های دیگر نیست. او این مدل را در کتاب «فرهنگ و امپریالیسم» مطرح کرده است:

«خوانش کونترپوان» ادوارد سعید، خواندن متن برخلاف جریان اصلی آن است و همان‌طور که از عنوان این کتاب پیداست، ویژگی سیاسی دارد. مثلاً اگر متنی با زاویه دید «سلطه‌گر» نوشته شده است، ادوارد سعید پیشنهاد می‌کند که آن را از زاویه دید «سلطه‌پذیر» بخوانیم» (نجومیان، ۱۳۹۰: ۳۳). همچنین آنچه برای سعید در این مبحث اهمیت داشت، «روایتی» است که غرب دربارهٔ شرق ارائه داده بود؛ روایتی که در آن قهرمان و راوی با همدیگر به بیرون از فضای متن رانده شده بودند (شاهین، ۲۰۰۴: ۶۷)؛ به این معنا که ماهیت واقعی هر دو سوی این معادله یعنی قهرمان/ شرق و راوی/ غرب در پرده مانده است.

گایاتری چاکراورتی اسپواک (Gayatri Chakravorty Spivak) هم با بهره‌گیری از اندیشه‌های مارکسیستی و فمینیستی و در عین حال واسازانه، از دریچه‌ای متفاوت به مفهوم پسااستعمارگرایی نگریست. او اصطلاح فرودست را از اندیشه‌های آنتونیو گرامشی به عاریت گرفت و آن را در سیاقی پسااستعماری قرار داد؛ در عین حال، با اندیشه‌های فمینیستی نیز همسو شد و دیدگاه‌های واسازانه ژان ژاک دریدا را در تحلیل گفتمان استعماری به کار گرفت. از این رو، اسپواک از نگاه کالین مک‌کیب «غالباً یک فمینیست مارکسیست و سازگر نامیده می‌شود» (مک‌کیب ۱۹۸۷، به نقل از یانگ، ۱۳۹۰:

۴۰۶). اما اسپواک هیچ‌گاه این سه جریان فکری را با هم درنیامیخت بلکه برعکس، همواره در اندیشه ایجاد گسست میان آنها بوده است (ن.ک: مورتون، ۱۳۹۲: ۳۷-۳۹).

۲-۳ - خلاصه رمان روزگار تفنگ و معرفی نویسنده

رمان «روزگار تفنگ» روایتگر رویدادهایی در یک روستا در جنوب ایران در جریان جنگ جهانی دوم است؛ زمانی که نیروهای بیگانه ایران را برای تحقق اهداف خود اشغال کرده بودند. در این روستا جوانی به نام «نعمت» برای ازدواج با ربیخیر شرط پدر او را می‌پذیرد که برای همیشه تفنگش را کنار بگذارد. اما ورود انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها به ایران و تعدی‌های آنان به روستاییان سبب می‌شود نعمت، شرط پدر ربیخیر را نادیده گرفته، وارد نزاع با استعمارگر شود. در میانه این نزاع، تقابل‌ها و تعارض‌های دیدگاه شخصیت‌های شرقی و غربی درباره همدیگر آشکار می‌گردد و در نهایت نعمت با همدستی و خیانت برخی از هموطنانش، به دست استعمارگر کشته می‌شود. این رمان نخستین اثر حبیب خدادادزاده در این ژانر ادبی است. رمان «روزگار تفنگ» پس از انتشار برنده جایزه رمان اول ماندگار شده است.

۲-۴ - آغاز رمان

رمان با توصیف شادی و آرامش روستای برک‌شاه در دزفول آغاز می‌شود اما این آرامش به سرعت رخت برمی‌بندد: «هنگامی که نیروهای متفقین در برک‌شاه دزفول در کنار رودخانه مستقر شدند و فوج فوج سربازهای هندی و درجه‌دارهای انگلیسی و آمریکایی چادرهای‌شان را برافراشتند، آرامش از این شهر خداحافظی کرد» (خدادادزاده، ۱۳۹۳: ۲۳).

نویسندگان پسااستعمار اغلب تمایل دارند که وضعیت و شرایط پسااستعمار را به گونه‌ای مثبت و آرام نشان دهند؛ شرایطی آمیخته به شادی و آسایش و وفور نعمت؛ این امر باعث می‌شود تا توجه خواننده به قطب دیگر این معادله یعنی حضور سلبی بیگانه و پیامدهای منفی آن از قبیل از بین رفتن آرامش و سایه انداختن شیخ فقر و ترس و مرگ بر زندگی

بومیان بیشتر جلب شود و بدین ترتیب از گفتمان غربی قائل به اینکه غرب برای شرق تمدن بخش بوده و با انگیزه پیشرفته‌سازی شرق به این سرزمین‌ها وارد شده است، ساخت‌شکنی می‌شود. در سووشون، غرب چنین ادعایی دارد: «... این هم سرچنت زینگر [...] حالا پا شده دارد سخنرانی می‌کند: «خانمها! آقایان! صدقه بدهید. ما تمدن را برای شما پیشکش آوردیم» (دانشور: ۱۳۹۳: ۲۹۵).

در پی ورود انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها به برک‌شاه است که نخستین برخورد منازعه‌آمیز غربی/استعمارگر و شرقی/استعمارشده شکل می‌گیرد:

«فرمانده تفنگداران هندی به صورت قمر خیره شد، زیر لب چیزی گفت و بی‌اختیار دستش را به طرف چادر قمر دراز کرد. [...] مش یوسفعلی دست درجه‌دار هندی را گرفت.

بی‌حیا چه کار می‌کنی...

حیدر آقا جلو آمد و سیلی محکمی توی صورت درجه‌دار هندی خواباند.» (همان، ۲۵)

این رویداد برآیند نوعی تضاد در مفاهیم فرهنگی و ارزش‌گذاری‌های اخلاقی میان شرق و غرب است؛ در عین حال ناشی از این گفتمان غربی است که استعمارگر هست و نیست استعمارشده را متعلق به خود می‌داند و خود را در تصاحب آن مجاز می‌بیند، زیرا از منظری استعلایی و فرادستی به فرودست می‌نگرد و از همین منظر است که قائل به استقلال سیاسی برای سرزمین استعمارشده نیست:

«ما می‌توانیم همین الان شما را اعدام کنیم چون قانون کشور شما دست ما است. کشور شما تحت اشغال ما است. شما نباید به قول خودتان پا از گلیمتان بیرون بگذارید. نظمیه شما دیگر از نظر ما باطل است. نظم شهر نه، نظم کشور شما به عهده ماست. شما باید بفهمید که ما حاکم شما هستیم. ما بهتر از خودتان، خودتان را می‌شناسیم. ما می‌دانیم توی شهر شما هر روز چقدر نان مصرف می‌شود...» (همان، ۲۸).

این احساس مالکیت استعمارگر نسبت به استعمارشده در رمان «دل تاریکی» از جوزف کنراد نیز نمود دارد، آنجا که مارلو سخنان کورتز در لحظات آخر زندگی‌اش را روایت

می‌کند: «کاش آنجا بودید و «عاج من» گفتن او را می‌شنیدید. من که شنیدم، آره. «نامزد من، عاج من، قرارگاه من، رودخانه من، من... من...» همه چیز متعلق به او بود.» (کنراد، ۱۳۹۳: ۱۱۰)؛ چنین نگاه و تعاملی، بیانگر نوعی رابطه سلطه و بردگی است که در آن فرادست برای فرودست تصمیم می‌گیرد و سرنوشت او را رقم می‌زند. کما اینکه این نگره در مقام گفتمانی استعماری، نوعی مکانیزم سرکوبگرانه است که استعمارگر از رهگذر آن، روند هویت‌زدایی از استعمارشده را اعمال می‌کند و هویت‌مندی او و در نتیجه، امکان مقاومت را از او سلب می‌کند.

رویدادی دیگر که در میانه این اتفاقات رخ می‌دهد، قتل قلی و دخترش نجیمه است. قتل نجیمه و پدرش که عامل آن در آغاز داستان مشخص نیست، سایه مرگ را بر فضای شهر می‌گسترده و زمینه را برای رویداد خونین دیگری فراهم می‌سازد: حیدر فرمانده نظامی برک‌شاه دزفول در اثر بی‌احترامی نظامیان بیگانه به او در کمپ، خودکشی می‌کند. در مراحل بعد، استعمارگر با اعمال ترفندهایی، گندم را از کشاورزان می‌خرد و «پانزده روز از خرید گندم نگذشته بود که بوی نان تازه در کوچه‌های خشتی و گاه‌اندود به یک آرزو تبدیل شد» (خدادادزاده، ۱۳۹۳: ۶۹)، در عین حال، «قصابی‌های شهر، کشتار خود را تمام و کمال روانه کمپ [انگلیسی] می‌کردند» (همان) و در این بین، پاسخ به اعتراض مردم تنها اسلحه است: «ژنرال کلتش را بیرون آورد و سربازها تفنگ‌هایشان را به طرف جمعیت نشانه رفتند» (همان: ۷۰).

۲-۵- عرصه‌های چهارگانه نزاع گفتمانی

بدین ترتیب، حضور بیگانه/ استعمارگر حداقل در چهار بعد انعکاس می‌یابد: قتل قلی و دخترش نجیمه؛ تعرض به قمر، خودکشی فرمانده نظامی و خرید گندم و در نتیجه، سایه انداختن قحطی بر روستا. در لایه‌ای عمیق‌تر، هر کدام از این رویدادهای چهارگانه، دلالت‌گر یکی از عرصه‌های نزاع گفتمانی میان استعمارگر و استعمارشده است. رویداد نخست، دال بر گفتمان غربی قائل به تضعیف ساختار اجتماعی و نقض اصول شهروندی

است؛ رویداد دوم، دلالت‌گر تعدی به ساختارهای اخلاقی جامعه استعمارشده؛ رویداد سوم هم بیانگر گفتمان متزلزل کردن نظام سیاسی و به تعبیری از میان بردن استقلال سیاسی جامعه و رویداد چهارم نیز گفتمانی با پشتوانه‌ای اقتصادی است که در آن استعمارگر، اقتصاد استعمارشده را در اختیار می‌گیرد و متناسب با اهداف خود به آن سمت‌وسو می‌دهد. استعمارگر با ورود به سرزمین مستعمره می‌کوشد این ساختارها را از میان بردارد و آنها را مطابق با بنیان‌های فکری و ایدئولوژیک خود بازتعریف نماید:

«ژنرال هنری نگاهی به آنها کرد و گفت:

«شما باید این را بدانید کشوری که کشوری را اشغال کند همه چیز آن را اشغال کرده است. شما اگر تاریخ خوانده باشید، اسکندر یونانی زمانی که کشور شما را اشغال کرد زن و بچه‌های شما را از این کشور برد» (همان: ۴۶).

با توجه به روند کلی داستان می‌توان این رویدادها را بر کلیت داستان تعمیم داد و به عنوان عرصه‌های چهارگانه منازعات گفتمانی میان شرقی و غربی در روایت تلقی کرد: عرصه اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی - نظامی. رویدادهای چهارگانه یاد شده همگی در زیر چتر دو گفتمان فراگیرتر قابل طبقه‌بندی‌اند: گفتمان سلطه‌گر غربی و پادگفتمان و اساس شرقی. هر کدام از این دو گفتمان می‌کوشند خود را بر دیگری غالب سازند: گفتمان غربی تلاش دارد ایده خود را ترویج دهد: برتری سیاسی و در نتیجه، برتری فکری بر شرقی و نیز ناتوانی و فرودستی و در نتیجه، شیئیت شرقی در برابر فاعلیت غربی. بر همین اساس است که فرمانده تفنگداران هندی خود را مجاز به دست‌درازی به قمر می‌داند و باز با تکیه بر این گفتمان است که استعمارگر در استقلال سیاسی و فکری استعمارشده تشکیک می‌کند و به فرمانده نظمی توهین و بی‌احترامی می‌کند. دیگر رویدادهای داستان هم در این سیاق حرکت می‌کنند. به تعبیری دیگر، این ابعاد چهارگانه نزاع گفتمانی استعمارگر و استعمارشده، در نزاع دائم هستند و در این میان، پادگفتمان شرقی می‌کوشد تا با واسازی گفتمان مسلط غربی، آن را ساخت‌شکنی کرده، خود را به مثابه گفتمانی جدید بر مخاطب عرضه نماید.

اصولاً گفتمان‌ها همواره با هم در نزاع‌اند؛ اما این نزاع به شکست یا پیروزی یکی بر دیگری ختم نمی‌شود. این نزاع متناسب با مخاطب بازساخته می‌شود و از نو درمی‌گیرد. بنابراین، گفتمان‌ها با هم در نزاع مستمر و دایمی و پایان‌ناپذیرند و این نزاع متناسب با ایدئولوژی خواننده سامان می‌یابد و نتیجه‌نهایی آن رقم می‌خورد^{۹۰} البته اگر بتوان برای این نزاع، نتیجه‌ای نهایی متصور شد؛ همین نتیجه به ظاهر نهایی نیز در روند تکامل یا تغییر فکری و ایدئولوژیک خواننده، امکان تغییر و در نتیجه، امکان بازآرایی دارد. حال، اگر گفته شود که در متون استعمارزدا، پادگفتمان شرقی در نهایت بر گفتمان مسلط غربی چیره می‌شود، باید گفت که در این وضعیت، چنین متونی در تناقض با اندیشه چندصدایی و پلی‌فونی باختینی خواهند بود و خود به نوعی متن استعماری تبدیل می‌شوند.

پادگفتمان استعمارشده در آثار نویسندگان استعمارزدا، ابعاد و نمودهای متنوع و گوناگونی دارد و حوزه گسترده‌ای از واکنش‌های اجتماعی، نظامی و فرهنگی را دربرمی‌گیرد. نویسنده پسااستعمار برای مقابله با برتری و فرادستی استعمارگر، می‌کوشد تا این فرایند را وارونه ساخته، خود/ شرقی را بر دیگری / غربی برتری بخشد. این برتری به گونه‌های متنوعی در روایت جلوه‌گر می‌شود؛ ژنرال انگلیسی با وجود آنکه خود استعمارگر است، اما ضرب‌المثل‌ها یا تکیه‌کلام‌هایی ایرانی بر زبانش جاری است: «ژنرال هنری گفت: «تو حالا هم درباره من اشتباه می‌کنی. ماریا در جنگ به قول خود ایرانی‌ها حلوا خیرات نمی‌کنند» (خدادادزاده، ۱۳۹۳: ۹۱). این گونه تکیه‌کلام‌ها مرتباً در روند روایت تکرار می‌شوند؛ ضرب‌المثل‌ها خود نوعی نفوذ فرهنگی‌اند در فرهنگ استعمارگر. روایت ضرب‌المثل‌های ایرانی از زبان ژنرال انگلیسی، نمایانگر تلاش پادگفتمان شرقی برای برجسته‌سازی این نفوذ و اعتراف استعمارگر به آن است. این سازوکار را می‌توان به مثابه نوعی رویکرد «بومی‌گرایانه» در تعامل با گفتمان استعماری تلقی کرد؛ این رویکرد «خواستار بازآمدن، بازآوردن یا ادامه رسوم، باورها و ارزش‌های فرهنگی بومی است» (بروجردی، ۱۳۷۷: ۳۰). اما از سوی دیگر، استعمارگر از رهگذر آگاهی از چنین مفاهیم و نکاتی است که می‌تواند به زیرساخت‌های فکری و فرهنگی استعمارشده نفوذ کند و سلطه

خویش را بر او اعمال نماید و پادگفتمان شرقی را نقض کند. به همین علت هم، ژنرال نوئل کاملاً از گذشته تاریخی و مناسبات فرهنگی و اجتماعی در برک‌شاه آگاه است؛ در کشاکش خیانت بهادر و صفدر به نعمت، ژنرال نوئل در پاسخ به ژنرال مک می‌گوید: «شما زبان ایرانی را خوب یاد گرفته‌اید اما تاریخ ایران را خوب یاد نگرفته‌اید» (خدادادزاده، ۱۳۹۳: ۱۳۱). بنابراین شناخت مستعمره برای تسلط بر آن از ضروریات است؛ ژنرال نوئل حتی می‌داند چه زمانی باید برای دستگیری نعمت اقدام کند:

«چند روز دیگر مردم برای دعای باران به امامزاده مورد علاقه‌شان خواهند رفت. آن وقت بهترین موقع خواهد بود تا نعمت را به طرف قرارگاه خود بکشانی چون آن موقع مردم سرشان گرم است و نمی‌دانند چه اتفاقاتی دور و برشان خواهد افتاد» (همان: ۱۳۴).

اما رویکرد دیگری که در سیاق استعمارزدایی قرار می‌گیرد، از آن «خود» کردن دارایی «دیگری» است. اگر استعمارگر سرزمین، منابع و حتی هویت استعمارشده را مال خود می‌سازد و آنها را بخشی از دارایی خود تلقی می‌کند، استعمارشده هم می‌کوشد با همان شیوه، بخشی از دارایی استعمارگر / دیگری را متعلق به خود سازد. عمر افسر هندی که در خدمت استعمارگر انگلیسی است و گستاخی او به قمر، نخستین صحنه رویارویی میان دو طرف را رقم می‌زند، به گونه‌ای ناخواسته دل‌بسته قمر / شرقی می‌شود؛ به بیانی دیگر، شرقی با امکانات و پتانسیل‌های ذاتی خود (زیبایی و دل‌انگیزی شرق در تمام نمودهایش از جمله زیبایی‌های دلبرانه‌اش؛ خصوصیتی که همواره غرب از دریچه آن به شرق می‌نگریست) باعث می‌شود تا بخشی از دارایی غربی / استعمارگر از او منتزع شود و این بار شرقی، غربی را غارت کند: «عمر که تازه فهمید آتشی که برپا کرده هنوز دارد دود می‌کند، ترسش چند برابر شد و گفت: «صاحب صاحب من قمر دوست داشت. قمر زیبا، قمر باهوش، قمر مادر خوب باشد» (خدادادزاده، ۱۳۹۳: ۴۵). در رویدادهای بعدی، عمر با قمر ازدواج می‌کند و حتی نام خود را نیز تغییر می‌دهد: «صنم [مادر قمر] گفت: «...» اما یک شرط دیگر هم دارم. باید سیل‌هایش را کوتاه کند، اسمش را هم عوض کند. اسمش باید علی باشد» (همان: ۱۰۵). بدین ترتیب، عمر به جرگه شرقیان می‌پیوندد و حتی زمینه

ورود نعمت و هم قطارانش به داخل کمپ انگلیسی و ربودن همسر ژنرال هنری را فراهم می‌آورد: «ژنرال نگاهی به مک انداخت و گفت: «به قول ایرانی‌ها هر آتشی هست از گور این کله سیاه هندی بلند می‌شود» (خدادادزاده، ۱۳۹۳: ۵۹).

اگر رویداد پیشین نمودار نوعی نزاع سیاسی است، ربوده شدن همسر ژنرال هنری نزاع گفتمانی دیگری را این بار در حوزه فرهنگی رقم می‌زند. این رویداد همچنین زمینه‌ای فراهم می‌آورد تا دو نگاه استعمارگر و استعمارشده را درباب زن/ عنصر مؤنث/ جنسیت مقایسه کنیم؛ در عین اینکه ماریا، همسر ژنرال هنری به راحتی ربوده می‌شود و برای رهایی خود هیچ تلاشی نمی‌کند، در داستان با زن دیگری به نام «طلا» مواجه می‌شویم که رفتاری کاملاً معکوس با ماریا دارد. طلا به همراه پدر خود در کار تهاجم به قطارهای کمک‌رسان به انگلیسی‌هاست. در واقع، طلا/ شرق، در برابر ماریا / غرب قرار می‌گیرد. این امر برآیند نوعی تلاش برای تبدیل زن شرقی به سوژه شناسا در برابر ابژه‌شدگی زن غربی است؛ تلاشی برای برجسته‌سازی نقش عنصر زن شرقی و قدرت و توان او در برابر ناتوانی زن غربی یا به تعبیری شیء شدگی زن غربی.

با این حال، همین زن شرقی / طلا، خود ابزار و بهانه‌ای می‌شود برای ضربه زدن به گفتمان مرد شرقی؛ از طریق دلربایی‌های همین زن است که حسن سیاه، یار دیرینه نعمت، فریفته می‌شود و زمینه کشتن نعمت به عنوان فردی مؤثر در فرایند استعمارزدایی رقم می‌خورد. بی‌تردید چنین گفتمانی درباب زن، مورد انتقاد دیدگاه‌های واسازگرایانه اسپواک درباره استعمارگری است. او استعمار را به عرصه‌ای فراتر و متفاوت می‌کشد؛ در این عرصه متفاوت، استعمار در گفتمان‌پردازی‌های مذکر درباب عنصر مؤنث، نمود می‌یابد. مرد در مرکز و زن در حاشیه قرار می‌گیرد؛ از نگاه اسپواک چنین گفتمانی واقعیت ندارد، زیرا «هویت ما فاقد مرکزی ثابت است و اساساً ثبات ندارد» (برتس، ۱۳۹۱: ۲۴۶)؛ بنابراین باید ضمن واسازی این گفتمان، پادگفتمان دیگری را جایگزین آن کرد. در روایت حاضر، زن از سوی هر دو گفتمان استعمارگر و استعمارشده، استعمار می‌شود؛ اگر راوی به گونه‌ای کنایه‌آمیز در صدد زیر سؤال بردن گفتمان غرب درباره زن است، اما به

گونه‌ای تناقض آمیز خود اسیر این نوع تفکر استعمارگرانه درباب زن می‌شود و طلا را ابزار دلفریبی و در نهایت تضعیف یک گفتمان دربرابر گفتمانی دیگر می‌شناساند.

در این بین، عرصه دیگر نزاع در متن روایت، ساحت سیاسی نظامی است؛ عرصه‌ای که تا پایان روایت ادامه دارد و نه شرقی باوری به پایان آن دارد و نه غربی؛ هرچند غربی در خلال داستان و گاه با ترفندهایی می‌کوشد این نزاع را به نفع خود پایان دهد. پس از آنکه نعمت، زن ژنرال را آزاد می‌کند، ژنرال «دستش را به طرف او دراز کرد. نعمت به ژنرال گفت: «ما نمی‌توانیم دوست باشیم» (خدادادزاده، ۱۳۹۳: ۶۶). این پادگفتمانی است که شرقی به علت کنشگری‌های پیشین استعمارگر و گذشته تاریخی میان دو گانه شرقی و غربی بدان باور دارد و به عنوان گفتمان سلطه‌گر در میان هر دو سوی نزاع برقرار می‌ماند. در جایی دیگر این پادگفتمان مجدداً بیان می‌شود:

«مک گفت: «دوستی ما را در آینده بیشتر خواهید فهمید.»

نعمت گفت: «کسی که به زور برود خانه کسی دوست نمی‌شود، دل خودتان را خوش نکنید.» (همان: ۲۱۸) این موضوع در متن اهمیتی ویژه دارد و به عنوان راهکاری در تعامل با گفتمان استعمارگر پیشنهاد می‌شود؛ از همین روست که عنوان رمان یعنی «روزگار تفنگ» به مثابه یک پیرامتن دلالت‌گر چنین تفکری است. پیرامتن، گزاره‌ای است که از نظر پژوهشگران نقد ادبی، تمام عناصر پیرامونی متن اصلی را دربرمی‌گیرد؛ عنوان، یکی از این عناصر است. عنوان در اندیشه لئو هویک (Leo Hoek) نظریه پرداز عنوان‌شناسی، «مجموعه‌ای از نشانه‌های زبانی - از قبیل واژگان و جملات و حتی متون - است که می‌تواند در صدر متن ظاهر شود و بر آن دلالت کند و آن را یاری دهد. همچنین به محتوای کلی آن دلالت می‌کند تا مخاطبانش را جذب نماید» (هویک، ۱۹۸۱: ۱۷).

در رمان حاضر، عنوان داستان، مرگب از دو بخش روزگار و تفنگ است. واژه روزگار به گونه‌ای عام و کلی و بدون هیچ قید زمانی به کار رفته‌است و قابل تعمیم به تمام برهه‌های زمانی است. واژه تفنگ نیز حامل دلالت معنایی مبارزه است. اگر تفنگ را یک دالّ تلقی کنیم که دارای مدلول است، دلالت این دالّ در متن یاد شده، مبارزه و جنگ است؛

موضوعی که بر تمام اثر سایه انداخته، اساساً رویکردی است که شخصیت اصلی داستان به رغم دست کشیدن از آن در مدتی کوتاه، دوباره به آن روی می آورد و تا پایان زندگی خویش همین رویکرد را اتخاذ می کند. بر این اساس، رویکرد متن در تعامل با دیگری / استعمارگر، مبارزه و خودداری از هرگونه سازش است؛ خاصه اینکه واژه «روزگار» بدون قید زمانی مشخص، این موضوع را به برهه یا دوره زمانی مشخصی مقید نمی سازد.

۲-۶- اروپا محوری و مرکززدایی از آن

استعمارگر پس از تسلط بر جغرافیای استعمارشده، خود، تصمیم گیر و برنامه ریز می گردد و در نتیجه، خود در متن و مرکز قرار می گیرد و به تبع آن، استعمارشده در حاشیه. معادله مرکز - حاشیه، سلطه گری و سلطه پذیری را به دنبال دارد. در این معادله، جهان استعمارشده، بازآرایی می شود و تقسیمات و طبقه بندی جدیدی از ساختار آن عرضه می شود. «اروپاییان شرق را سرزمینی اسرارآمیز و پر از ظرفیت های «شرقی» می دانند و با تقسیم جهان به «جهان های» اول، دوم و سوم، تلقی و دیدگاه خود را عمومیت بخشیده و گسترش می دهند» (شاهمیری، ۱۳۸۹: ۷۲). از همین رو، ژنرال نوئل می گوید:

«ما دنیا را تقسیم خواهیم کرد. اولی ها، دومی ها و سومی ها. اولی ما هستیم، پرچمدار حرکت دنیا، سومی ها همین ها. اشاره به چند سرباز هندی کرد که روی آجرها انگار خشک شده بودند.

گروهیان گفت قربان دومی ها؟

- کسانی که نمی توانند اولی باشند و نه می خواهند سومی باشند. ما نمی گذاریم هیچ کس از دنیای خودش بیرون بیاید به هر قیمتی که باشد افکارشان را غارت می کنیم» (خدادادزاده، ۱۳۹۲: ۲۵۶ و ۲۵۵).

در این گفتمان، فاعلیت و کنشگری به دست ژنرال نوئل است که اروپا را نمایندگی می کند؛ اروپایی که تمام دنیا را مستعمره خود می داند و قادر به تقسیم آن است؛ در مقابل، سربازان هندی که نماینده ممالک استعمارشده اند، خشک و بی تحرک، صرفاً تماشاگر این

تقسیم‌بندی و جهان‌سازی جدیدند؛ اینها همان فرودستان مورد نظر اسپواک هستند که «نمی‌توانند سخن گویند» و صرفاً کنش‌پذیرند و نه کنشگر؛ کما اینکه در این جهان‌سازی جدید و براساس گفتمان مرکز‌گرا و اروپامحور، هیچ‌کس نمی‌تواند از نظام تعریف شده جدید بگریزد و استعمارگر همان‌طور که ثروت و منابع استعمارشده را غارت می‌کند، افکار او را نیز به غارت می‌برد. اما متن در مقابل، پادگفتمانی را عرضه می‌کند که ساختار گفتمان سلطه‌گر و اروپامحور را از رهگذر یک روستا دچار گسست می‌کند؛ روستایی دورافتاده در جنوب ایران به نام «برک‌شاه» که در تقابل با دو قدرت استعمارگر قرار می‌گیرد و با آنها وارد نزاع گفتمانی می‌شود: «پیرمردی از میان جمعیت بیرون آمد و جلوی سرهنگ ایستاد[...]. و گفت: «ما اینجا زندگی می‌کنیم. محله ماست، شهر ماست، خانه تو کجاست؟ تو برو خانه‌ات؟» (همان: ۱۸۵) متن با بهره‌گیری از عنصر مکانی (اروپا/ غرب # روستایی ایرانی / شرق) در ساختار روایت این نزاع گفتمانی را بر خواننده عرضه می‌دارد.

۲-۷- پایان‌پایان‌ناپذیر متن

پس از بسترسازی‌های فراوان، نعمت به دام می‌افتد و به دست استعمارگر کشته می‌شود: «نعمت تکیه به دیوار گل‌کن خشکیده بود[...]. مردی ریزنقش مانند شبیحی از میان گندمزار بالای سرش ظاهر شد. [...] مرد کمرش را بالا آورد. کلاه نظامی‌اش را روی سرش منظم کرد. چهار انگشت دست راستش را به شقیقه‌اش چسبانده. چند دقیقه سیخ جلوی نعمت ایستاد. صدای ضجه آدم‌هایی از دوردست شنیده می‌شد. مرد دستش را پایین آورد. صدایش آرام پیچید. بدرود قهرمان و همچون شبیحی گم شد» (خدادادزاده، ۱۳۹۳: ۲۷۲).

هرچند متن با این صحنه پایان می‌یابد، اما این پایان زاینده است؛ پادگفتمان شرقی به طور فیزیکی از صحنه خارج می‌شود و میدان را به گفتمان مسلط غربی واگذار می‌کند. اما از نگاه صوفیانه‌محور شرق، خروج از میدان به معنای شکست نیست، به معنای پیروزی از لونی دیگر است؛ از این رو، نظامی غربی به نعمت / پادگفتمان شرقی ادای احترام می‌کند،

با این حال، سلطه این نظامی / گفتمان مسلط پایان نمی‌یابد. بنابراین، نمی‌توان حذف فیزیکی نعمت را پایانی برای متن تلقی کرد، بلکه این پایان ظاهری در بطن خود، آغازی دیگر را رقم می‌زند: آغاز مجدد نزاع گفتمانی استعمارگر و استعمارشده؛ خاصه اینکه نعمت در میانه رویدادها، صاحب فرزندی به نام هوشنگ می‌شود که دالالتگر استمرار این نزاع پایان‌ناپذیر گفتمان‌ها در متن است.

۳- نتیجه‌گیری

امروزه نقد پسااستعماری ساحتی پویا از قلمرو پژوهشی مطالعات فرهنگی را شکل می‌دهد و از آن‌رو که به پیوندها و تقابل‌های بین‌تمدنی و بین‌فرهنگی می‌پردازد، پیوندی ناگسستنی با دانش ادبیات تطبیقی یافته است. کیفیت بازنمود هویت شرقی و غربی و چگونگی برخورد دو گفتمان استعمارگر و استعمارشده و به بیانی مختصر نقد پسااستعماری، بخشی از پروژه‌های مطالعاتی ادبیات تطبیقی را شکل می‌دهد. این مسئله، ماهیت بینارشته‌ای ادبیات تطبیقی را بیش از پیش نمایان می‌سازد. براساس پژوهش حاضر، متن پسااستعماری با تکیه بر مفاهیم فرهنگی نظیر هویت، نژاد، جنسیت، طبقه و ملیت می‌کوشد تا ضمن ساخت‌شکنی از الگوهای گفتمانی مسلط غربی در این باره، از چشم‌انداز استعمارشده یا فرهنگ در حاشیه، این مفاهیم را بازخوانی و در مرحله بعد بازتعریف نماید. در این متون عرصه‌های متنوع فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، ساحت‌هایی برای نزاع گفتمانی استعمارگر و استعمارشده هستند و در هر متنی، متناسب با اهداف تعریف شده آن، یکی یا شماری از این ساحت‌ها، برجسته‌سازی می‌شوند. متون استعمارزدا در این فرایند می‌کوشند با عرضه پادگفتمان‌هایی متفاوت، گفتمان مسلط غرب را از مرکز به حاشیه رانده، به بازیابی هویت خویش بپردازند. در چنین متونی، گفتمان‌ها با هم در نزاعی پایان‌ناپذیرند و هر کدام می‌کوشند خود را به مثابه گفتمان برتر بر مخاطب عرضه نمایند. بومی‌گرایی، اعمال نفوذ فرهنگی بر استعمارگر، از آن خود سازی دارایی غربی و در نتیجه، وارونه‌سازی معادله غارت شدن شرقی، مرکزی‌سازی جغرافیای شرق در حاشیه به

جای غرب در مرکز، ابژه‌سازی از عنصر مؤنث غربی، تغییر معادله فرادست و فرودست و اذعان غربی به برتری شرقی، همگی مکانیزم‌هایی هستند که پادگفتمان استعمارشده آنها را برای تحلیل بردن گفتمان مسلط در متن عرضه می‌کند. نویسندگان می‌توانند با روی‌آوری به چنین متونی، برخی از پیامدها یا بازخوردهای منفی استعمار را زدوده، در حیات بخشیدن به سنت‌های فرهنگی و ملی یا تقویت آنها به ایفای نقش پردازند.

فهرست منابع

الف) کتاب‌ها

۱. آشوری، داریوش. (۱۳۹۴). **دانشنامه سیاسی: فرهنگ اصطلاحات و مکتب‌های سیاسی**. چاپ بیست و چهارم. تهران: نشر مروارید.
۲. اشکرافت، بیل. (۱۳۹۲). **امپراتوری و امی نویسد**. ترجمه حاجعلی سپهوند. چاپ اول. تهران: نشر نارنجستان کتاب.
۳. اشکروفت، بیل و جریفیث، جاریث و تیفین، هیلین. (۲۰۱۰). **دراسات مابعد الكولونیالیه، المفاهیم الرئیسیه**. ترجمه احمد الروبی و ایمن حلمی و عاطف عثمان. الطبعة الاولى. القاهرة: المركز القومي للترجمة.
۴. برتنس، هانس. (۱۳۹۱). **مبانی نظریه ادبی**. ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی. چاپ سوم. تهران: نشر ماهی.
۵. بروجردی، مهرزاد. (۱۳۷۷). **روشنفکران ایرانی و غرب**. ترجمه جمشید شیرازی. چاپ دوم. تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز.
۶. پری، بنیتا. (۱۳۹۰). **نهادینه شدن مطالعات استعماری. در: درباره مطالعات فرهنگی**. گردآوری و ویرایش جمال محمدی. چاپ دوم. تهران: نشر چشمه، صص ۱۷۵-۱۹۹.
۷. توکلی، مهرا. (۱۳۸۵). **استعمار، استعمارگری، استعمارزدایی، جهان سوم**. چاپ اول. تهران: نشر نی.
۸. حداداد زاده، حبیب. (۱۳۹۳). **روزگار تفنگ**. چاپ اول. تهران: نشر آمو.ت.
۹. دانشور، سیمین. (۱۳۹۳). **سووشون**. چاپ بیستم. تهران: انتشارات خوارزمی.

۱۰. سعید، ادوارد. (۲۰۰۶). **الاستشراق: المفاهیم الغریبه للشرق**. ترجمه محمد عنانی. القاهره: منشورات رؤیه.
۱۱. شاهمیری، آزاده. (۱۳۸۹). **نظریه و نقد پسااستعماری**. چاپ اول. تهران: نشر علم.
۱۲. کنراد، جوزف. (۱۳۹۳). **دل تاریکی**. ترجمه صالح حسینی. چاپ چهارم. تهران: نشر نیلوفر.
۱۳. مکاریک، ایرناریما. (۱۳۹۳). **دانش نامه نظریه های ادبی معاصر**. ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی. چاپ پنجم. تهران: نشر آگه.
۱۴. مورتون، استفان. (۱۳۹۲). **گایاتری چاکراورتی اسپیواک**. ترجمه نجمه قابلی. چاپ اول. تهران: نشر بیدگل.
۱۵. میلنر، آندرو و جف براویت. (۱۳۹۴). **درآمدی بر نظریه های فرهنگی معاصر**. ترجمه جمال محمدی. چاپ پنجم. تهران: نشر ققنوس.
۱۶. نجومیان، امیرعلی (۱۳۹۰). «**خوانشهای پلی فونیک، کنترپوان و واساز**». در: **گفت و گومندی در هنر و ادبیات**. به کوشش بهمن نامور مطلق و منیژه کنگرانی. چاپ اول. تهران: نشر سخن.
۱۷. یانگ، رابرت. (۱۳۸۹). **اسطوره سفید: غرب و نوشتن تاریخ**. ترجمه جلیل کریمی و کمال خالق پناه. چاپ اول. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

ب) مقاله ها

۱. حاجتی، سمیه و رضی، احمد. (۱۳۹۴). «واکاوی جلوه های فرودست پسااستعماری در رمان جای خالی سلوچ». فصل نامه تخصصی نقد ادبی. سال هشتم. شماره ۳۱. صص ۱۴۱-۱۶۶.
۲. ستاری، جلال. (۱۳۴۸). «مقام سعدی در ادبیات فرانسه (۲)». مجله هنر و مردم. شماره ۸. صص ۶۲-۶۷.
۳. شاهین، محمد. (۲۰۰۴). «ادوارد سعید، ذاکره لیست للنسیان». الكرمل. العدد ۷۸. صص ۶۰-۷۱.

۴. قاسم‌زاده، سیدعلی. (۱۳۹۲). «نقد پسااستعماری داستان بلند «سرگذشت کندوها» نوشته آل‌احمد». فصلنامه علمی پژوهشی کاوش‌نامه. سال چهاردهم. شماره ۲۷. صص ۴۵-۷۳.
۵. مرادی، نفیسه و حسینی، مریم. (۱۳۹۴). «کارکرد اسطوره در گفتمان پسااستعماری رمان فارسی (با تحلیل سه رمان سووشون، رازهای سرزمین من، اهل غرق)». فصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی. شماره ۳۷. صص ۸۹-۱۱۶.
۶. ناظمیان، رضا و شکوهی‌نیا، مریم. (۱۳۹۲). «مقایسه و تحلیل جلوه‌های پسااستعماری در «موسم هجرت به شمال» طیب صالح و «سووشون» سیمین دانشور». فصلنامه علمی پژوهشی «پژوهش زبان و ادب فارسی». پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی. شماره ۲۹. صص ۱-۳۲.

ج) منابع لاتین

1. Habib, M.A.R. (2008). **Modern Literary Criticism and Theory :A History**. First Publish. Oxford: Blackwell Publishing.
2. Hoek, Leo. (1981). **La marque du titre, Dispositifs sémiotiques d'une pratique textuelle**, ed. la Haye mouton, Paris.